

پدر پولدار و پدر بی پول

Rich Dad Poor Dad

روش های زندگی
افراد پولدار و افراد بی پول

رابرت کیوساکی
شارون ال لکتر

مترجم
شایسته کریمی

Rich Dad Poor Dad



زبان

سرشنا	کیوساکی، رابرت تی. ۱۹۴۷ - م.
	Kiyosaki, Robert T.
عنوان و نام پدیدآور	پدر پولدار، پدر بی پول = Rich dad poor dad روش های زندگی افراد پولدار و افراد بی پول / نویسنده رابرت کیوساکی - شارون ال لکتر؛ مترجم شایسته کریمی.
مشخصات نشر	تهران : زبده، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	۹۰ ص.؛ ۵/۲۱ x ۵/۰۱ م.
شابک	۹۷۸-۹۶۱-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	عنوان اصلی : Rich dad, poor dad : what the rich teach the poor about money....C
یادداشت	کتاب حاضر در سالهای مختلف تحت عناوین متفاوت توسط مترجمان و ناشران مختلف منتشر شده است.
موضوع	امور مالی شخصی
موضوع	Finance, Personal
موضوع	ثروتمندان
موضوع	Rich people
موضوع	سرمایه گذاری
موضوع	Investments
شناسه افزوده	لکتر، شارون ال.
شناسه افزوده	Lechter, Sharon L.
شناسه افزوده	کریمی، شایسته، ۱۳۶۷ - مترجم
رده بندی کنگره	HG۱۷۹ ۱۳۹۸ پ ۱۹/۱
رده بندی دیویی	۳۳۲/۰۲۴
شماره کتابشناسی ملی	۵۶۷۸۳۸۲

شناسنامه کتاب

اشارات زبده

Rich Dad Poor Dad

پدر پولدار، پدر بی پول



نویسنده: رابرت کیوساکی - شارون ال لکتر

مترجم: شایسته کریمی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۵۸۰۰۰ تومان

اسپانسر: محمد یوسف کریمی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۶۱-۰۳-۵

مراکز پخش:

دفتر مرکزی: تهران - خیابان دکتر علی شریعتی - کوچه اماژده - رودی

فرهنگسرای آفتاب - بلاک ۹ - طبقه پنجم واحد ۱۸ - همراه ۰۹۱۲۳۲۵۸۰۱۱

قم: باجک ۱ - کوچه ۱۴ - بلاک ۶ - تلفن ۳۷۲۳۴۷۳۲ - ۰۲۵

همین کتاب محفوظ

۸.....	پیشگفتار
۸.....	«نیازی اساسی می شود»
۲۸.....	فصل اول
۲۸.....	« پدر پولدار، پدر بی پول »
۳۶.....	درسی از رابرد فرانس
۳۸.....	فصل دوم
۳۸.....	« ثروتمندان برای پول تلاش می کنند »
۴۰.....	یک رابطه شکل می گیرد
۴۷.....	درسها آغاز می شوند
۵۰.....	بعداً ۳۰ سنت
۵۲.....	در صف انتظار روز شنبه
۷۱.....	درس ۱: ثروتمندان برای پول کار نمی کنند
۷۲.....	پرهیز از یکی از بزرگترین تله های زندگی
۹۴.....	دیدن آنچه دیگران نمی بینند
۹۸.....	فصل سوم
۹۸.....	درس ۲: ضرورت آموزش سواد مالی چیست؟
۹۹.....	ثروتمندترین تاجران
۱۰۳.....	شبهای بی خوابی دوباره باز می گردند
۱۰۴.....	قانون یک
۱۰۸.....	پول وارد می شود و پول خارج می شود
۱۲۸.....	فصل چهارم
۱۲۸.....	« به فکر تجارت خودتان باشید »

۱۲۸	درس ۳: به فکر تجارت خودتان باشید.
۱۴۰	فصل پنجم
۱۴۰	درس ۴: تاریخچه مالیات‌ها و قدرت شرکتها
۱۵۵	خلاصه
۱۵۶	فصل ششم
۱۵۶	درس ۵: ثروتمندان پول می‌آفرینند.
۱۸۴	دو سه به گذر وجود دارند:
۱۸۸	فصل هفتم
۱۸۸	درس ۶: کار کنید تا یاد بگیرید برای پول کار نکنید
۲۰۳	برای موفقیت به مهارت اصلی مدیریتی زیر نیازمندید:
۲۰۸	فصل هشتم
۲۰۸	درس ۷: ضرورت آموزش سرمایه‌دار چیست؟
۲۰۸	غلبه بر موانع
۲۰۹	دلیل شماره ۱
۲۱۷	دلیل شماره ۲
۲۲۴	دلیل شماره ۳
۲۲۹	دلیل شماره ۴
۲۳۲	دلیل شماره ۵
۲۳۴	فصل نهم
۲۳۴	«آغاز به کار»
۲۵۳	به دلالت‌های حقوق خوبی بده: قدرت مشاوره خوب.
۲۶۸	فصل دهم
۲۶۸	«باز هم بیشتر می‌خواهید؟»
۲۶۸	این هم چند دستورالعمل
۲۷۶	بخش پایانی
۲۷۹	از این که این کتاب را خواندید متشکرم.

«نیازی احساس می شود»

آیا مدرسه مکان آماده کردن کودکان برای ورود به دنیای واقعی است؟ والدینم همیشه به من می گفتند: سخت درس بخوان و نمره های عالی بگیر تا در آینده شغل پردرآمد با مزایای عالی به دست آوری، هدف آنها در زندگی، فراهم کردن امکانات لازم برای من و خواهر بزرگترم بود تا تحصیلات عالی به بگذرانیم و بدین ترتیب شانس بیشتری برای موفقیت در زندگی داشته باشیم.

هنگامی که سرانجام در سال ۱۹۷۶ مدرک خود را با رتبه عالی در رشته حسابداری از دانشگاه ایلینوئیس دریافت کردم، والدینم به هدفشان رسیده بودند. این اوج موفقیت آنها در زندگی شان بود.

بر طبق طرح استخدام کارشناسی، من در یک شرکت حسابداری به نام بیگ ایت استخدام شدم و دورنمای ذهنی من یک شغل همیشگی و بازنشستگی در سنین پایین بود.

مایکل شوهرم مسیر مشابهی را طی کرد. ما هر دو در خانواده هایی سختکوش بزرگ شده بودیم که ثروت کم، اما اصول اخلاقی مستحکمی داشتند. مایکل نیز مثل من با رتبه عالی، لیسانس گرفته بود.

البته در دو رشته متفاوت، ابتدا مهندسی و سپس حقوق، او به سرعت در شهر واشنگتن دی سی و در یک شرکت معتبر حقوقی استخدام شد که در حوزه قوانین ثبت حق انحصاری اختراع فعالیت می کردند و آینده

اش با توجه به مسیر شغلی مشخص و بازنشستگی در سنین پایین، تضمین شده به نظر می‌رسید.

هر چند که ما هر دو در زمینه کاری خود موفق بودیم، ولی اوضاع آنگونه که انتظارش را می‌کشیدیم، نبود. هر دوی ما بارها شغل خود را به دلایل کاملاً منطقی تغییر دادیم، اما هیچ طرح بازنشستگی‌ای را نیافتیم که به نفع مان باشد، و وجه بازنشستگی مان تنها از طریق واریزهای خودمان افزایش می‌یافت.

من و ابیگل خانه‌اده بی‌نظیری تشکیل دادیم و سه فرزند خوب داریم. اکنون که این کتاب را می‌نویسم، دو تا از آنها دانشجوی هستند و دیگری تازه وارد دبیرستان شده است.

ما تا آنجا که توانستیم، هزینه‌گرییم تا کودکانمان به بهترین وجه ممکن آموزش ببینند. روزی در سال ۱۹۹۰ یکی از فرزندانم سرخورده از مدرسه به خانه آمد. او از تحصیل خسته و کسل شده بود، با اعتراض از من پرسید:

چرا باید وقت خود را صرف مطالعه موضوعاتی که در زندگی واقعی هرگز به کار من نمی‌آید؟

بدون فکر جواب دادم: چون اگر نمره‌های خوب نگیری، نمیتوانی وارد کالج بشوی.

او نیز پاسخ داد: چه به کالج بروم و چه نروم، می‌خواهم پولدار شوم. من با اندکی ترس و دغدغه مادرانه جواب دادم: اگر از کالج فارغ التحصیل نشوی، شغل خوبی به دست نخواهی آورد و اگر شغل خوبی

نداشته باشی، چگونه می خواهی ثروتمند شوی؟ پسر من لبخندی زد و سرش را با بی میلی تکان داد.

این گفتگوها چندین بار دیگر بین من و او تکرار شد و هر بار، او سرش را پایین می انداخت و چشمانش را می چرخاند و حرف های مادران من به گوشش فرو نمی رفت.

از علاقه بر داشتن هوش و اراده بالا، همواره پسر من مؤدب و سر به زیر بود. یک روز او به جدیت کامل رو به من کرد و گفت: مادر این بار نوبت شماست که گوش کنید: امروزی باش و به اطرافت نگاه کن، پولدارترین افراد به دلل مدارات تحصیلی شان پولدار نشده اند. به مایکل جردن و مدونا نگاه کن، حرف بل گیتس که از هاروارد اخراج شد، مایکروسافت را تأسیس کرد.

او در حال حاضر پولدارترین مرد در آمریکاست و هنوز در دهه چهارم زندگی اش به سر می برد. یک بازیکن بیس بال منم وجود دارد که سالانه بیش از ۴ میلیون دلار درآمد دارد، در حالی که به او آب عقب افتاده روانی داده اند. سکوتی طولانی بین ما حاکم شد. ناگهان سوخته شدم که دارم همان نصیحت هایی را به پسر من می کنم که والدینم به من کرده بودند، از آن زمان تاکنون همه چیزها در دنیا تغییر کرده بود، اما این نصیحت تغییری نکرده بود.

تحصیل مناسب و به دست آوردن نمره های خوب دیگر تضمینی برای موفقیت نبود و هیچ کس جز فرزندانمان متوجه این مسئله نشده بودند. او ادامه داد:

مادر من نمی خواهم به همان سختی شما و پدر کار کنم، شما درآمد زیادی دارید و ما در خانه ای بزرگ، پر از اسباب بازی زندگی می کنیم. اگر من از نصیحت شما پیروی کنم، نهایتاً مثل شما سخت تر و سخت تر کار خواهم کرد تا فقط مالیات های بیشتری را پرداخت کنم و قرض هایم را بپردازم.

ضربانیت شغلی در حال کاهش است و من به خوبی به فرآیندهای کوچک شدن حجم شرکتها و کاهش تعداد کارکنان واقفم. هم چنین می دانم که امروز فارغ التحصیلان دانشگاه درآمد کمتری نسبت به زمان شما دارند.

به پزشکان نگاه کن. دیگر مثل گذشته درآمدهای آنچنانی ندارند. میدانم که نمیتوانم به مستخدم های شرکتی یا امنیت اجتماعی برای دوران بازنشستگی تکیه کنم. اینها همه مسائلی در ذهن من هستند که برای آنها به پاسخ های جدیدی نیاز دارم.

او حق داشت. او به پاسخ های جدیدی نیاز داشت و من هم همینطور. نصیحت والدین من شاید مناسب حال متولدین سال های ۱۹۴۵ بود؛ اما احتمالاً آن نصیحت ها برای برخی از ما که در عصر تغییر سریع جهان، متولد شده ایم فاجعه آمیز باشد.

دیگر من به سادگی نمی توانستم به کودکانم بگویم:

به مدرسه بروید، نمره های خوب بگیرید و به دنبال یک شغل مطمئن بگردید.

می دانستم که باید به دنبال روشهای جدیدی برای هدایت کودکانم در امر تحصیل و کار باشم. من در مقام مادر و نیز حسابدار نگران کمبودهایی بودم که در زمینه آموزش های مالی در مدارس وجود داشت. بسیاری از جوانان امروزی قبل از اتمام دوره دبیرستان کارت اعتباری دریافت می کنند. با وجود این، هیچ گاه دوره ای را در زمینه پول یا سرمایه گذاری آن نگذرانده اند، تا از نحوه کار سود مرکب در کارت های اعتباری درک بهتری پیدا کنند. آنها بدون سواد مالی و آگاهی از نحوه کارکرد پول، وارد دنیایی می شوند که در انتظار آنهاست، دنیایی که در آن بیش از نمره خوبی، بر خرج کردن پول تأکید می شود.

زمانی که متأسفانه پسر بزرگم در حین تحصیل در دانشگاه به همین دلیل عدم آموزش مسائل مالی و امران بالایی از بدهی در کارت های اعتباری اش مواجه شد، من نه تنها به او در خلاص شدن از شر کارت های اعتباری اش کمک کردم، بلکه در عین حال به جستجوی برنامه ای پرداختم تا مرا در آموزش مسائل مالی به کودکانم کمک کند.

در یکی از روزهای سال گذشته شوهرم از دفترش با من تماس گرفت. گفت: با فردی آشنا شده ام، فکر کردم شاید بهتر باشد با او ملاقات کنی. اسمش رابرت کیوساکی است. او یک تاجر و سرمایه گذار است و در حال حاضر متقاضی ثبت اختراع در یک کالای آموزشی است. شاید این کالا همان چیزی باشد که به دنبالش هستی.

دقیقا همان چیزی که دنبالش بودم شوهرم مایک بسیار تحت تأثیر کش فلو یا جریان نقدینگی قرار گرفته بود.

محصول آموزشی جدیدی که رابرت کیوساکی در حال ساخت آن بود و هر دوی ما را برای شرکت در آزمایش بر روی نسخه اولیه اش دعوت کرد. چون این آزمایش شبیه یک بازی آموزشی بود، من از دختر ۱۹ ساله ام که در حال تحصیل در یکی از دانشگاه‌های محلی بود، خواستم تا در آن آزمایش شرکت کند و او هم پذیرفت. حدود پانزده نفر در سه گروه در این آزمایش شرکت کردند. حق با مایک بود، این همان کالای آموزشی بود که به دنبالش بودم.

این محصول شبیه یک صفحه بازی روپولی مونوپولی رنگارنگ بود که یک موش بوش لباس بزرگ در وسط آن قرار داشت. با این حال، برخلاف بازی روپولی دو مسیر وجود داشت: مسیر داخلی و بیرونی، هدف از این بازی خروج از مسیر (که رابرت آن را مسابقه موش می نامید) و رسیدن به مسیر بیرونی (با مسیر سریع) بود.

به گفته رابرت، مسیر سریع یادآور نحوه بازی افراد ثروتمند در زندگی واقعی بود.

بعد از آن رابرت مسابقه موش را برایمان توضیح داد. اگر به زندگی اشخاص سخت کوش با تحصیلات متوسط نگاه کنید، شاهد مسیرهای مشابهی خواهید بود. کودک به دنیا می آید و به مدرسه می رود، اولین مغرور او هیجان زده می شوند، چون کودک همه مراحل را پشت سر می گذارد، نمره های متوسط تا خوبی کسب می کند و در یک دانشگاه پذیرفته می شود. کودک پس از فارغ التحصیلی ممکن است وارد دوره کارشناسی ارشد شود، سپس دقیقاً طبق برنامه ریزی عمل می کند. به جستجوی حرفه یا شغل مطمئن می رود و در این راه شاید دکتر یا وکیل

شود و یا به ارتش بپیوند و یا حتی در یک شغل دولتی مشغول به کار گردد. در کل، کودک شروع به پول درآوردن می کند، کارت های اعتباری از راه می رسند و خریدها آغاز می شوند. با در دست داشتن پول برای خرج کردن، کودک به مکان هایی می رود که جوانان دیگر شبیه به او هم به آنجا می روند و با آنها ملاقات می کند، قرار می گذارد و ممکن است با یکی از آنها ازدواج کند.

زندگی در حال حاضر فوق العاده است؛ زیرا امروزه هم مردان و هم زنان کار می کنند. داشتن دو درآمد ماهیانه برای همسران موهبتی به شمار می رود.

آنها احساس موفقیت می کنند. آینده شان روشن است و تصمیم می گیرند خانه و خودرو تانکریون بخرند، به تعطیلات بروند و نیاز به پول بیشتر می شود. و بچه دوست داشتنی از راه می رسد.

زوج خوشحال به این نتیجه می رسد که شغل شان بسیار مهم است و شروع به سخت کوشی بیشتر کرده و به دنبال ترفیعات و افزایش حقوق هستند.

حقوق افزایش می یابد و در کنار آن کودک بعدی نیز از راه می رسد، و نیاز به یک خانه بزرگتر احساس می شود. آنها سخت تر از قبل کار می کنند و تبدیل به کارمندان بهتر و حتی متعهدتری می شوند. آنها به دانشگاه بر می گردند تا مهارت های تخصصی تری یاد بگیرند تا بتوانند پول بیشتری به دست آورند، ممکن است شغل دومی اختیار کنند.

درآمدهایشان بالا می رود اما در مورد مالیات های شغلی و مالیات های ملکی مربوط به خانه بزرگ و جدیدشان و مالیات های امنیت اجتماعی و تمام مالیات های دیگر هم همین اتفاق می افتد.

آنها چک های حقوقی بالایی را می گیرند و در عجب اند که کل این پول به کجا می رود. آنها چند سهام از شرکت سرمایه گذاری می خرند و با استفاده از کارت اعتباری شان مایحتاج زندگی شان را تهیه می کنند. کودکان به سنین ۵ یا ۶ سالگی می رسند و نیاز به پس انداز برای هزینه های تحصیل و هم چنین پس انداز برای دوره بازنشستگی خودشان بسیار احساس می شود.

آن زوج خوشحال ۳۵ سال قبل به دنیا آمدند حالا در مسابقه موش برای مابقی ایام کاریشان گیر افتاده اند. آنها سخت کار می کنند برای مالیات های دولتی و برای بازپرداخت اقساط وام مسکن کارت های اعتباری شان. بعدها به کودکانشان توصیه می کنند که سخت درس بخوانید، نمره های خوب بگیرید و یک شغل با درآمد بالا پیدا کنید. آنها چیزی در مورد پول یاد نمی گیرند، بجز آنکه از ساده لوحی آنها سود می برند. بدین ترتیب، کل زندگی شان به سختکوشی می گذرد.

این فرآیند در نسل سخت کوش بعدی هم تکرار می شود. این مسابقه موش است. تنها راه برای خروج از مسابقه موش اثبات کفایت تان در حسابداری و سرمایه گذاری است که دو مورد از دشوارترین موضوعات به شمار می روند. من به عنوان یک حسابدار رسمی که زمانی برای

شرکت حسابداری بیگ ایت کار می کردم شگفت زده شدم که چگونه رابرت یادگیری این دو موضوع را سرگرم کننده و مهیج کرده بود.

این فرآیند آنچنان خوب مخفی شده بود که زمانی که ما با جدیت مشغول تلاش برای خروج از مسابقه موشی بودیم به سرعت فراموش کردیم که در حال یادگیری هستیم. خیلی زود این آزمایش تبدیل به بعد از ظهرهای مفرح گردید که طی آن من و دخترم درباره چیزهایی صحبت می کردیم که قبل از آن هرگز درباره شان بحث نکرده بودیم.

آن بازی در نظر من که حسابداری بودم ساده می آمد. بنابراین، من سعی کردم مفاهیم مالی آن بازی را برای دخترم و دیگر بازیکنان کناری ام توضیح دهم و در نهایت آن روز من اولین نفر و تنها نفر در کل گروه بودم که از مسابقه موش خارج شدم. آن هم ظرف مدت ۵۰ دقیقه؛ اگر چه این بازی به مدت تقریباً ۲ ساعت ادامه داشت.

در کنار ما، یک بانکدار، صاحب یک شرکت خصوصی و یک برنامه نویس کامپیوتر حضور داشتند.

چیزی که بسیار مرا نگران می کرد دانش اندک این افراد در زمینه حسابداری یا سرمایه گذاری بود که در حرفه هایشان بسیار اهمیت داشت. من شگفت زده بودم که آنها با این سطح دانش کم در زمینه حسابداری چگونه قادر به کنترل امور مالی خود در شغلشان و حتی در زندگی واقعیشان بودند. من می توانستم درک کنم که چرا دختر ۱۹ ساله ام درباره مسائل مالی خیلی اطلاعات ندارد ولی در مورد آنها که اشخاص بالغی بوده و دست کم دو برابر سن او را داشتند درک این

موضوع برایم میسر نبود. بعد از خارج شدن از مسابقه موش، مشغول تماشای بازی دخترم و این بزرگسالان تحصیل کرده شدم که چگونه تاس می ریزند و نشانگرها را حرکت می دهند. من از اینکه همگی این افراد در حال یادگیری این موضوعات بودند خوشحال بودم ولی ذره ای از نگرانی من از بی اطلاعی آنها در زمینه مبانی حسابداری و سرما گذاری، کاسته نشد. آنها در درک رابطه مابین اظهارنامه درآمد و ترانزیمه هایشان مشکل داشتند. زمانی که اقدام به خرید و فروش دارایی هایمان می کردند متوجه نبودند که هر کدام از این معامله ها می تواند بر جریان نقدی ما ماهانه شان تاثیر بگذارد.

با خود می اندیشیدم - دما من نفر هستند که با مسائل مالی دست و پنجه نرم می کنند و مشکلات بسیاری برایشان پیش می آید فقط به این خاطر که هیچ گاه این موضوعات را به آنها آموخته نشده است.

در آن زمان به خودم می گفتم خدا را شکر که به آنها خوش میگذرد و میلی به پیروزی در این بازی تا این حد حریصان را پرت کرده است و متوجه نیستند که در حال یادگیری چه مسائل ضروری و مهمی هستند. بعد از آنکه رابرت پایان مسابقه را اعلام کرد، به ما ۵ دقیقه وقت داد تا به بحث و نقد بازی جریان نقدینگی بپردازیم.

صاحب شرکت خصوصی که در سر میز ما نشسته بود خیلی خوشحال نبود. او آن بازی را دوست نداشت و با صدای بلندی گفت: من نیازی به دانستن اینها ندارم. بلکه حسابداری، بانکداری و وکیل استخدام می کنم.